

چین، شکارچی جدید در خاورمیانه

با توجه به شکست‌های پی‌درپی آمریکا در منطقه، وعده‌و وعیدهای چینی‌ها در جهان عرب بیش‌ازپیش جذاب به نظر می‌رسد، تا جایی که هرگونه همبستگی اسلامی را نسبت به اویغورها که قربانی سرکوب فرهنگ اصیل به رهبری یکن هستند، مسکوت نگه داشته است. چین با وعده چشم‌انداز آینده‌ای روشن، به راحتی رژیم‌های سیاسی را پس از دهه‌ها جنگ و محرومیت می‌خرد. علاوه بر این، برخلاف اروپایی‌ها صریح و یک‌صدا صحبت می‌کند و برخلاف آمریکا سابقه دیپلماتیک و نظامی در منطقه ندارد. این قدرت جدید با وعده‌های زیادی که می‌دهد جذاب است اما آیا به وعده‌ها و تعهدات خود عمل خواهد کرد؟ اهداف چین از لحاظ امنیتی هنوز نامشخص است. چین ذاتا محتاط است و تضمینی برای استفاده از ابزار درگیری نظامی مشابه آمریکایی‌ها که به نوبه خود از روابط طولانی‌مدت با اکثر رژیم‌های خاورمیانه سود می‌برند، وجود ندارد. از سوی دیگر، چینی‌ها راه نفوذ موزدیانه را به‌خوبی می‌دانند، چنانچه در پاسخ به نگرانی‌های محمد بن سلمان درباره پیشرفت برنامه هسته‌ای ایران، در توسعه پروژه موشک‌های بالستیک در حوالی شهر دوماهی از ریاض حمایت می‌کنند. بااین‌حال، تمایل این کشور برای ایجاد توازن میان نیروهای منطقه بدون عواقب نیست، زیرا یکن از مسابقه تسلیحاتی در منطقه‌ای به‌شدت بی‌ثبات حمایت می‌کند و عمدا از تشدید رقابت میان دو شریک خود سود می‌برد. تقویت ایران و حمایت از برنامه هسته‌ای عربستان، مذاکرات را برای آمریکایی‌ها دشوارتر کرده و به فرضیه درگیری میان تهران و واشنگتن دامن می‌زند. بنابراین چین در حال تثبیت خود به‌عنوان یک بازیگر جدید در خاورمیانه است؛ درعین‌حال مصمم به تبدیل آن به منطقه آزاد تجاری تحت نفوذ خود و رهایی از تحریم‌های آمریکا و دفاع از منافع خود است. آن‌گاه قادر خواهد بود تا با آرمایش کامل منابع خود را از طریق مشتریانی در میان دولت‌های محلی تأمین کند، دولت‌هایی که در ازای قراردادهای انرژی و تجاری، سیاست چین درمورد سرنوشته اویغورها یا تایوان را مورد انتقاد قرار نمی‌دهند. تنها مشکل این استراتژی وابستگی به قدرت نظامی روسیه است. در صورتی‌که یکن به‌عنوان یک قدرت جهانی قصد برابری یا پیشی گرفتن از ایالات متحده را داشته باشد، این وابستگی فقط برای مدتی می‌تواند دوام داشته باشد.

مروری بر فرهنگ عزت (۲)

یعنی همان کسانی که به عزت و ناموس بیش از بقیه اهمیت می‌دهند، بیشتر هم تجاؤز را تجربه می‌کنند! آنان در این‌گونه مسائل ترجیح می‌دهند خودشان اگر نتوانند تجاؤزگر را به قتل برسانند، اما تمایلی به شکایت ندارند! در همین جوامع است که فرد قربانی (که مورد تجاؤز قرار گرفته است) اغلب در نظر مردم محکوم می‌شود. آنگا به جمله‌های نادرستی مانند «حتما خودش رفتار بدی کرده است» یا «حتما خودش رفتاری کرده است که او تجاؤز کند»، از استدلال‌های غیرعقلانی و شناخته‌شده در این جوامع است. به این ترتیب «قتل ناموسی» (honor killings) در فارسی به جای «قتل‌های عزت‌گرا» به «قتل ناموسی» تغییر نام می‌دهد که همین تغییر نام هم نشانه‌ای است از اینکه ما تا حد چه در جامعه‌های عزت‌گرا زندگی می‌کنیم. «فرهنگ عزت‌گرا» به زبان دیگر «فرهنگ ناموسی» اغلب در جوامع مردسالار مشاهده می‌شود؛ و البته در جوامع مردسالار نیز تقویت می‌شود. پژوهش‌های مربوط به جوامع عزت نشان می‌دهد در برابر هر چیزی که عزت افراد این جوامع را لکه‌دار کند، خشنوتی واکنشی قابل پیش‌بینی است. بررسی‌هایی در ایران نشان می‌دهد ۲۰ درصد از کل قتل‌ها و ۵۰ درصد از قتل‌های خانوادگی در این دسته قرار می‌گیرند. در استان خوزستان این رقم به ۴۰ درصد از کل قتل‌ها می‌رسد.

مطالعات قوم‌نگاری، در مطالعات قوم‌نگاری (کمپل) نشان داده شد ریشه این فرهنگ مربوط به تفاوت دو جامعه گلهدار و کشاورز است. در جوامع کشاورز، بقای یک کشاورز وابسته به همکاری با دیگران است، اما در جوامع گلهدار، هر فرد همواره در معرض تهدید دائمی دردیبه‌شدن حیوان خود است و به همین خاطر آبروی مرد گلهدار تنها ارزش فردی او نیست، بلکه مهم‌ترین دلیل امرار معاش وی نیز هست. به همین دلیل جوامع گلهدار به خون پیش از زمین وفادار هستند؛ آنها به دلیل شرایط سخت محیط‌شان، اغلب زندگی قبیله‌ای داشته‌اند. جامعه‌شناسی به نام شلیتون رید نشان می‌دهد که در جوامع کشاورزی، جرم و جنایت بیشتر از نوع اقتصادی و در جوامع گلهداری امری شخصی و مرتبط با عزت است.

پازشناسی: هرزینه‌های «فرهنگ عزت» چه در عالم سیاست و چه در نظم اجتماعی، تبدیل به تهدید بزرگ ایران امروز شده است. غلبه‌یافتن «فرهنگ عزت» بر سایر ویژگی‌های فرهنگی، تبدیل به پیش‌ران بدبختی‌های جمعی شده است. هم دیپلماتی که تعاملات بین‌المللی را در مقابل باعزت تعریف می‌کند و هم کسی که دست به قتل خانواده‌اش می‌زند، دو چهره از یک واقعیت هستند؛ دو چهره از فرهنگ عزت. اگرچه احساساتی مانند عزت، ناموس یا شرافت، مانند هر احساس دیگری قابل تقدیر است، اما این تا جایی است که در تقابل با عقلایت قرار می‌گیرد. این روزها زر بلندگویی‌بر عزت و ناموس تأکید می‌شود. بدون آنکه از عقلایت حرفی زده شود. پس عجیب نیست که ما به چنین نقطه‌ای برسیم. ما امروزها عقلایت مدت‌هاست در شده‌ایم و گویا کسی تمایلی ندارد تا بگوید: عزت اصلی، پایدار و بلندمدت در عقلایت است؛ احساس‌های زودگذر نمی‌توانند آینده ما را بزنند.»

پن: بخش اول این یادداشت دوشنبه هفته پیش در روزنامه منتشر شده است.

دیپلماسی

در گفت‌وگو با مجید تفرشی، چگونه بحرین از ایران، جدا و مستقل شد

در فراندوم، سر ایران را کلاه گذاشتند



تکلیف سهند تاکی تفرشی

زینب اسماعیلی‌سیویری
حقوق خود به خیابان‌ها آمدند. مقر تجمع، همان میدان لؤلؤ بود، مروارید درشتی که بحرین از دیرباز با آن شناخته می‌شود. خیزشی که به دنبال بهار عربی در مصر و تونس، به بحرین هم رسید تا شاید بحرین را از دست شیخ خلیفه و خاندانش که از روز استقلال بحرین از بریتانیا (از ۱۹۷۱) جدا شد، خارج کند؛ اما سرنوشته تلخ خزان عربی در انتظار آنها هم بود. بحرین چرا و چگونه از ایران جدا شد؟ چرا محمدرضا شاه پهلوی به این جدایی تن داد و چرا بعد از آن توانست سه جزیره را از بریتانیا پس بگیرد؟ و سؤالات فراوان دیگری درمورد جدایی بحرین را با مجید تفرشی، درمورد این مناقشه تاریخی مطرح کردیم. تفرشی سندپژوه و محقق و مورخی است که اسناد زیادی از آرشپو بریتانیا و دیگر متون تاریخی را درمورد این موضوع بررسی کرده است. در میانه این همه دغدغه روزمره، در نبیست بدانیم چگونه گوشه‌ای از سرزمین ایران، از دست رفته است.

در واقع سیاست ایران‌زدایی از خلیج فارس برای بریتانیا به طور جدی از دو سده قبل مطرح بود که شامل همه جزایر بود. در واقع بریتانیا هیچ‌گاه علاقه‌مند به ایران مقتدر در منطقه به‌عنوان تنها قدرت مستقل بومی منطقه نبود. موارد دیگر را ایران رفع و رجوع کرده بود. درمورد برخی دعوا بود و برخی را گرفته بود. با وجود همه مشکلات و فشارها، هیچ دولتی از زمان قاجار به بعد با وجود ضعفی که ممکن بود داشته باشند، زیر بار سلطه بریتانیا در این مورد نرفت. چه درمورد بحرین و چه درمورد جزایر سه‌گانه که بعدتر حل‌وفصل شد. خیلی از محققان شبهاتی دارند و فکر می‌کنند در جریان استقلال بحرین، نیروهای ایرانی از بحرین بیرون آمدند. انکار دفتر و دستک مستقر ایرانی آنجا بوده. علت آن اتفاق این است که در جنگ تبلیغاتی قبل از استقلال بحرین، ایران به‌عنوان استان چهاردهم از آنجا یاد می‌کرد؛ در صورتی‌که عملاً جنگی تبلیغاتی بود و ایران در آنجا حضور نداشت. بسیاری از کسانی که آنجا حضور داشتند فارس‌زبان، ایرانی‌تبار و اکثریت شیعه بودند؛ اما دولت و حکومت ایران، با وجود نفوذ متعارف و نامتعارف فرهنگی و امنیتی آنجا حضور رسمی نداشت. این نکته‌ای است که خیلی آشکار است؛ اما خیلی‌ها اطلاع ندارند و باید یادآوری شود.

ک چرا نیروهای ایرانی در بحرین حضور نداشتند؟

بعد از جنگ جهانی دوم ایران می‌توانست برای اینکه در بحرین جای با ایجاد کند، تلاش کند؛ اما دو مانع بزرگ وجود داشت: مانع اول خود بریتانیا بود که شیوخ آل‌خلیفه کاملاً تحت‌الحمایه‌اش بودند. مانع دوم ارتباط دینی و قومی اقلیت حاکم بحرین با کشور تازه‌تأسیس عربستان سعودی بود که هنوز هم ادامه دارد؛ یعنی اقلیت مهاجر برخلاف اکثریت شیعه آنجا، سنی‌مذهب هستند از نظر سیاسی و راهبردی هم کاملاً خودشان را متعلق به قلمرو سعودی می‌دانند. همیشه مشاوران انگلیسی داشتند و آنها مانع شدند که ایران بتواند کاری انجام دهد. البته دولت مرکزی ایران هم آن‌قدر گرفتاری داشت که نمی‌توانست کار جدی و عملی بکند؛ اما در چند دوره، از جمله دوره رضاشاه، شیرویه ۲۰ و دولت دوم احمد قوام و در زمان مصدق، مسئله بازگشت بحرین به ایران جزء شعارهای ملیون بود و خیلی علاقه‌مند به این کار بودند؛ اما عملاً شرایطش وجود نداشت؛ بنابراین وقتی درمورد نطق شاه در هند صحبت می‌کنید، باید بدانید ایران در یک مدت طولانی در این زمینه تلاش کرد؛ ولی از نظر توجیه جامعه بین‌المللی جزایر دریایی آن زمان به وجود آمدند.

ک با لحاظ قومیت نشان‌ها چه بود؟

حکام خودسری بودند که بعداً جاگیر شدند. خیلی قوم‌یابی بودند و بعداً قوی و مستقر شدند و حکومت تشکیل دادند که چیز عجیبی نیست؛ اما نکته‌ای که وجود دارد، این است که مسئله هر بخش‌ی از یک سناریوی وسع‌تر بریتانیا در قبال ایران است. یادآوری می‌کنم اساساً به دلیل اینکه ایران تنها هویت مستقل منطقه خلیج فارس به جز بریتانیا بود و بقیه تحت‌الحمایه بودند، هیچ وقت تا همین امروز هم دولت بریتانیا دل خوشی از حضور مقتدر ایران در منطقه نداشته تا جایی که در فاصله قبل از پایان جنگ جهانی اول تا پایان جنگ، یعنی از ۱۹۱۰ تا ۱۹۲۰ وقتی که دولت ایران دچار مشکلات شدید مالی می‌شود و برای چندمین بار پیشنهاد مساعده یا وام از دولت بریتانیا می‌کند، برای اولین بار در سال ۱۹۱۰ بریتانیا این پیشنهاد را مطرح می‌کند که ایران همه جزایر ایرانی خلیج فارس را -نه آنهایی که مورد مناقشه است، ست، حتی آبادان را- یا به بریتانیا به طور دائمی بفروشد یا به صورت اجاره درآمدت مثلاً صدساله -به شیوه هنگ‌کنگ - واگذار

حالت یک جنگ تمام‌عیار با کشورهای منطقه و عملاً با بریتانیا درمی‌آمد. سال ۱۹۶۸ که دولت بریتانیا تصمیم گرفت از خلیج فارس خارج شود، سه سال طول کشید که این تصمیم عملی شود. پیش‌تر تکیوت و قطر مستقل شدند و سال ۱۹۶۹ و ۱۹۷۰ هم که مسئله بازگرداندن جزایر-پیش آمد، شاه گفت من حق سرنوشته مردم بحرین را به رسمیت می‌شناسم.

ک گفته می‌شود ایران در جریان برگزاری فراندوم گول می‌خورد، چطور چنین اتفاقی رخ می‌دهد؟

سازمان ملل قولی مشخص به ایران می‌دهد و توافق با بریتانیا می‌کند. آقای اوتانت، دبیر کل سازمان ملل، نماینده‌ای به نام «وینتوریو ونسیسیر کیچاردی» را معرفی می‌کند که او به بحرین می‌رود و اقدامی به نام فراندوم برگزار می‌کند. در قرار ایران و سازمان ملل کلمه فراندوم آمده است، اما بلافاصله با تحریک انگلیس و در واقع با اصرار شیخ بحرین این تغییر می‌کند؛ یعنی استلالی که شیخ آل خلیفه می‌آورد این است که اگر مسئله فراندوم از روز اول جا بیفتد، در آینده ممکن است مردم بر سر سلطنت من هم بخواهند فراندوم برگزار شود؛ بنابراین برخلاف قولی که به ایران داده بودند، فراندوم با کلک و حقه‌بازی و بدون شک با سیاست خارجی ضعیف ایران به نظرسنجی تبدیل می‌شود. تک‌تک کاندیدهای این ماجرا موجود است.

در کلوب‌های مختلف فرهنگی اشراف و نجیبان ضدایرانی، باشگاه‌های ورزشی و هنری و فرهنگی که عمدتاً همه نجیبان سنی به آن رفت و آمد داشتند، یعنی بین تعدادی از نجیبان سنی برسیدند که «می‌خواهد مستقل شوید»، «بخشی از ایران باشد» یا «تحت نظر انگلیس باشید»؛ نظرخواهی به عنوان فراندوم حرفه‌ای برگزار نشد که زیر نظر سازمان ملل باشد. یک سری فرم پر کردند و از عده خاصی نظرسنجی شد و گفتند که اینها می‌گویند ما بیشتر دوست داریم مستقل باشیم و این را به تصویب رساندند بدون اینکه به آنچه به ایران قول داده بودند، عمل کنند و ضمناً بدون توجه به حقوق اکثریت مطلق شیعه بحرین. این می‌توانست در ماجرای بحرین کوتاه نیاید. یک راهش این بود که کلاً قضیه را نادیده بگیرد و مورد محکومیت سازمان‌های مدافع حقوق اعراب قرار می‌گرفت. راه دیگرش این بود که با وضعیت پیش‌آمده مقابله کند که نتیجه‌اش بدتر بود و دنیا را با خود دشمن می‌کرد. یادتان باشد هیچ‌کدام از اپوزیسیون‌های ایرانی در داخل و خارج کشور ایران از جمله روحانیون، ملی و مذهبی و چپ به جز پان‌ایرانیست‌ها هیچ‌گونه مخالفتی با نظر شاه در مسئله بحرین نکردند. این‌طور نبود که افکار عمومی علیه نظر شاه باشد در واقع یک تلخی و حرمان و ناامیدی صورت گرفت اما عملاً حکومت شاه با مانع داخلی در این زمینه مواجه نشد.

ک سال ۳۶ مجلس شورای ملی بحرین را استان چهاردهم اعلام می‌کند. از سال ۳۶-۴۷ تا ۵۰ چه اتفاقی رخ می‌دهد که این رویکرد کاملاً تغییر می‌کند به این اندازه که راضی به استقلال و جدایی بحرین می‌شود؟ نمایندگان مجلس به این نتیجه می‌رسند که حکومت پهلوی نمی‌تواند در بحرین اعمال حاکمیت کند؟

قبل از آن، ایران در جوامع بین‌المللی و به خصوص از سوی متحدان غربی خود، در موضوع بحرین تحت فشار بود. چند اتفاق می‌افتد در آن زمان که گاهی به صورت لطیفه و شوخی گفته می‌شود ولی واقعیت تلخ است. می‌گویند یک تاجر اصفهانی زنگ از بحرین مقدار زیادی مروارید با خودش به ایران می‌آورد. در مرز ایران او را می‌گیرند. پرونده قاچاق درست می‌کنند و این تاجر می‌گوید مگر اعلی‌حضرت نگفتند بحرین

استان چهاردهم ایران است، من از یک شهر ایران به شهر دیگر مروارید آورده‌ام. کجای این کار قاچاق است؟ آقای زاهدی هم می‌گفت این مسئله خیلی روی شاه تأثیر داشته و گفته‌ام اگر ما ادعا داریم بحرین متعلق به ماست و استان چهاردهم است این شخصی هم درست می‌گوید. مواردی از این دست زیاد بود. فشار بین‌المللی هم زیاد بود. به‌خصوص دنیس رایت سفیر بریتانیا در تهران که در مسئله بحرین بسیار فعال بود، فشار زیادی می‌آورد. جامعه بین‌المللی نیز ایران را در انزوای کامل قرار داد. واقعیت امر این است که در جریان بحرین شاه در مرحله پایانی کار نمی‌توانست کار چندان‌ی کند. چند اتفاق می‌افتد یکی هم اینکه شما می‌گویید؛ یعنی شاه واقعاً به این نتیجه می‌رسد که عملاً این کار ممکن نیست. تصور اولیه ساواک و حتی برخی برآوردهای وزارت خارجه و شاه این بود که امکان دارد ایران مداخله نظامی کند یا موضوع را کلاً نادیده و حل‌نشده فرض بگیرد اما در عمل چنین نشد و امکانش پیش نیامد.

ک علتش چیست. چرا این اتفاق افتاد؟

دولت شاه در مسئله بحرین از عنصر دیپلماسی شهروندمحور یا چیزی که امروز «فتح قلوب و اذهان» در جامعه بین‌المللی نامیده می‌شود، می‌بهره بود. یعنی از سیاستی که جلب نظر جامعه بین‌المللی کند یا موضوع خودش را توجیه کند و بقبولاند، می‌بهره بود. واقعیت است که در این دوره، شاه از نظر وجاهت ملی در داخل کشور آن‌چنان در جایگاهی نبود که بخواهد به‌عنوان یک قهرمان یا کسی که مذاکره بین‌المللی انجام می‌دهد با دست بالا این کار را انجام دهد.

ک اما دولت وقت در ۱۹۷۱ می‌تواند جزایر سه‌گانه را پس بگیرد و تقریباً همه معتقدند که سه‌سال مذاکرات سخت انجام شده و کار سختی بوده است. بله حجم استادی که من در این مورد دیده‌ام ده‌ها هزار صفحه است.

ک در مورد جزایر هم سه سال مذاکره انجام می‌شود. شاه تا نیمه‌شب منتظر تلکس امیرخسرو افشار از لندن بوده و روند را کاملاً پیگیری می‌کرده. سؤال من این است که چگونه در ماجرای بحرین، عقب‌نشینی می‌کند یا آن قدر از خودش قدرت نشان نمی‌دهد اما درمورد جزایر خیلی قدرتمند عمل می‌کند؟

ما درمورد یک فرد با فاصله زمانی سه‌ساله صحبت می‌کنیم. در مسئله بحرین ایران امکان مانور و ابزار اعمال قدرت و گروهی نداشت، ولی در موضوع جزایر ایران قوی‌تر و باتجربه‌تر شده بود و با طرح استقلال امارات متحده عربی، ایران شمر پذیرش و تحقق این استقلال را بازگشت قانونی و رسمی جزایر گذاشت و نهایتاً هم موفق شد. مسئله بحرین با جزایر به کلی متفاوت است. در مسئله بحرین، شاه با حکومت محلی تحت‌الحمایه مواجه بود که از طرف سعودی و لندن حمایت می‌شد و دولت مستقر و دست‌نشانده آنجا حضور داشت. اما مسئله جزایر بر سر سه جزیره بود که دوتای آنها کلاً خالی از سکنه بود و در یک جزیره هم چند صد نفر اقران و عرب با هم زندگی می‌کردند.

یعنی از نظر موقعیت با عرب ما یکی نبود. ضمن اینکه واقعیت این است که ایران در مسئله بحرین رودست خورد و در مسئله جزایر درس گرفت. البته در مسئله جزایر هم قرارداد نهایی که بستند قرارداد آرمانی نیست. یک توافق‌نامه است، اما در مجموع ایران دررخشان عمل کرد. مسئله جزایر مسئله نوبی بود که اگر مسئله تأسیس امارات مطرح نبود (که دو روز بعد از بازپس‌گیری جزایر انجام شد؛ ۳۰ نوامبر ایران جزایر را گرفت و ۲ دسامبر دولت امارات تأسیس شد) هرچند نه ایران و نه بریتانیا پزایشان آن‌قدر اهمیت نداشت که با هم دعوایند و کار به جنگ بکشند، ولی در همان زمان هم گمانه‌زنی‌های جدی رسیده‌ای درباره یک جنگ محتمل مطرح شد. شاید در آن زمان جزایر سه‌گانه اهمیت استراتژیک و اقتصادی خیلی زیادی نداشت البته نفت و خاک سرخ وجود داشت اما خیلی محدود بود و بیشتر در ایوموسی بود. اما بحرین یک موجودیت تثبیت‌شده بود که ۲۰۰ سال بر سرش دعو بود. ایران در آنجا حضور فیزیکی نداشت که بگوییم بیرومنان کردند. اگر ایران می‌خواست شرایط را در بحرین به نفع خودش عوض کند هیچ راهی به جز یک جنگ با پایان نامعلوم و خاتمه اتحاد با غرب نبود.

ک از نظر شاه، بحرین جایگاه استراتژیک داشت؟

بدون شک. بحرین در خلیج فارس اگرچه با ایران فاصله زیادی داشت، اما برای جایگاه ایران به‌عنوان زاندارم جدید و نوای خلیج فارس در دوران پسااستعمار بسیار مهم بود -چیزی که شاه خصصاً دوست داشت بگوید، ولسی الان به عنوان طعنه می‌گویند- ولی خودش با افتخار می‌گفت هم از جهت اقتصادی و هم ژئواستراتژیک. موقعیت بحرین در منطقه وسط خلیج فارس به خصوص در اشراف به منطقه تنگه هرمز، سعودی و جزایر خلیج فارس برای ایران بسیار مهم بود. اما ایران سال ۱۹۶۹- ۱۹۷۰ با ایران یکی، دو سال بعد که قضیه جزایر پیشش آمد از نظر اقتدار نظامی و اقتصادی یکی نبود. ایران هم تجربه بحرین را به دست آورد و هم اینکه مقتدرتر در مورد جزایر عمل کرد. ضمن اینکه مقاومت بریتانیا برای پس‌گرفته‌شدن کمتر بود تا مسئله بحرین که برایش خیلی مهم بود. آن‌قدر مهم بود که همواره یک نماینده و مشاور انگلیسی آنجا مستقر بود. همیشه یک نماینده امین در آنجا داشت و در آنجا دیپلمات مستقر داشت که در زمان مذاکرات بحرین و بعداً در مسئله امارات و جزایر، ویلیام لوس است. اینها باعث می‌شد بحرین برای انگلیس خیلی مهم‌تر باشد و از نظر استراتژیک نخواهند و نتوانند به ایران بجا بدهند و ایران هم در

شرایطی نبود که بتواند لشکرکشی کند چون آنجا جمعیت زیادی وجود داشت و با سه جزیره متروکه و نیمه متروکه کاملاً متفاوت بود. درس بحرین به کمک ایران آمد ضمن اینکه مطلقاً بده‌ستانی هم صورت نگرفت.

ک بله، شما از محققانی هستیبد که به شدت از این عقیده دفاع می‌کنید که هیچ معامله‌ای صورت نگرفته است. اما بسیاری خلاف این را باور دارند. به ویژه اینکه در مذاکرات جزایر در این مورد صحبت شده و دو مذاکره هم‌زمان هستند.

در مذاکرات شاید صحبت این موضوع بوده اما دو طرف متفق‌القول بودند که این دو پرونده به هم ارتباط ندارند و نهایتاً هم به عنوان معامله انجام نشد. استدلال درست مقامات ایران هم این بود که جزایر متعلق به ایران است حالا نتوانستیم بحرین را بگیریم، جزایر را گرفتیم و معامله‌ای در کار نیست. سوای افرادی که بدون آگاهی در این مورد صحبت می‌کنند، در سال‌های اخیر، حکام امارات و برخی از محققان داخلی، منطقه‌ای و غربی تحت حمایت مالی و سیاسی آنها تعصداً این ادعای دروغ معاوضه را مطرح می‌کنند تا القا کنند که در این مورد امارات قربانی زدیند دو قدرت بزرگ ایران و بریتانیا شده است.

ک پیشنهاد معامله بر سر بحرین و جزایر از طرف انگلیس مطرح می‌شود که ایران از ابتدای مذاکرات بر سر این حرف می‌ایستد که جزایر متعلق به ماست.

حتی به‌شاه در مصاحبه‌ای می‌گویند در این جزایر فقط سنک و کلوخ و ماراست به چه درد شما می‌خورد؟ شاه می‌گوید اشکالی ندارد ملک ماست و می‌خواهیم پس بگیریم. چیزی هم نداشته باشد از نظر حیثیتی برای ما مهم است. البته باز هم تکرار می‌کنم شکست بحرین برای شاه خیلی درس سختی بود و موجب شد در ماجرای جزایر کوتاه نیاید.

ک یعنی اتفاقاتی که در موضوع بحرین رخ داد باعث شد در مذاکرات مربوط به جزایر کوتاه نیاید؟ واقعیت این است که در مرحله اول که تصمیم به فراندوم گرفته می‌شود، به نظر ایران هیچ راه دیگری نداشت. برای من راحت است که بگویم فقط شاه مقصر بود اما واقعیت این است که اسناد این را نمی‌گوید اما بعد از اینکه ایران موضوع برگزاری فراندوم را می‌پذیرد، ایران واقعا کوتاهی می‌کند و سر ایران را کلاه می‌گذارند.

ک شما درباره فراندوم بحرین و گول خوردن شاه در این زمینه صحبت کردید.

ایران می‌توانست زیر مسئله فراندوم بزند اما دیگر راه برگشتی نداشت. **ک اداره مهم وزارت خارجه هم‌زمان با این مذاکرات بر سر بحرین با سازمان ملل کار می‌کند و کتابچه و اسناد منتشر می‌کند که بگوید بحرین متعلق به ماست. اما چرا اینجاک گول می‌خورد.**

شاید اولش گول می‌خورد ولی بعد به جایی می‌رسد که عملاً می‌خواهد شش در‌دسر بحرین را کم کند و با متحندان خود مدیریت تش و بحران کند. **ک جایی که دیگر سعی می‌کند موضوع را حل‌وفصل کند دقیقاً چه اتفاقی می‌افتد؟ فکر می‌کند دیگر پیروز نخواهد شد یا بر مردم عرب بحرین نمی‌تواند حکمرانی کند؟**

همه اینها درست است اما یک واقعیت کلان‌تر وجود دارد. اینکه این‌ها بعد از یک دوره طولانی به عنوان قدرت متوسط منطقه‌ای هم با بریتانیا و هم با آمریکا وارد معادلات استراتژیک و نظامی می‌شود که به مرور بعد از خروج نیروهای انگلیسی از خلیج فارس، زاندارم منطقه می‌شود و انگلیسی‌ها به این موضوع تمکین کرده بودند. آمریکایی‌ها هم خوشحال‌اند. راهی پیش‌روی ایران نبود، اینکه یا به حق تاریخی خودش را در بحرین پافشاری کند و از اتحاد راهبردی با لندن و واشنگتن صرف‌نظر کرده و وارد جنگ شود و کل اعراب منطقه و خاورمیانه عربی را با خودش دشمن کند. راه دیگر این بود که از این ماجرا کوتاه بیاید -و با ملامت تاریخی که می‌خواهد شش سر شاه در این مورد وجود دارد- اتحاد راهبردی را با غرب حفظ کند و قدرت استقلال خود را بیاورد. اما این اتفاق نشد و قدرت استقلال خود را از دست داد. اول پیمان بغداد، بعد پیمان سنتو. در پیمان سنتو، ایران با چهار دولت ترکیه، پاکستان، انگلیس و آمریکا اتحاد نظامی دارد و در شرایطی نیست که بخواهد با انگلیس وارد جنگ نظامی شود. پافشاری در مسئله بحرین یعنی جنگ با انگلیس. چاره دیگری هم وجود نداشت. اگر ایران قرار بود پافشاری کند راه دیگری نبود جز اینکه وارد روبرویی نظامی با انگلیس شود. با توجه به این نکته که در موضوع بحرین همه علیه ایران بودند و می‌گفتند ایران کشوری اشغالگر است که می‌خواهد خودش را به زور به کشور تحمیل کند و این خواهد شش را با وجود استقلالش در بگیرد.

این نظر عمومی رسانه‌های بین‌المللی است که به افکار عمومی هم منتقل می‌شود. یعنی سیاستمداران غربی، نجبان، دانشگاہیان و اندیشکده‌ها، رسانه‌ها و افکار عمومی در مسئله بحرین کاملاً ضد ایران بودند و ایران در جامعه بین‌المللی هیچ‌گونه متحدی نداشت. شاه هم که یک فرد خودکام و امپریالیست بود و حتی کشور‌های جهان سوسم و غیرمتحدان هم در مسئله بحرین با ایران همراه نبودند. اگر ایران زیر بار این قضیه نمی‌رفت تا بخشی از واقعیت تلخ سرشت سوزناک زندگی و نبرد و شطرنج قدرت است.

ادامه در صفحه ۹